

کاظم رجوی (ایزد)

آذربایجان ، گهوارهٔ زبان ایران

نکته‌ای که لازم است پیش از ورود در اصل موضوع ، بعرض برسانم ، دربارهٔ (گهواره) است : این واژه حتماً مفهوم واژه (كودك) را در ذهن شنونده و خواننده بیدار میکند . مقصود بنده هم همان دورهٔ کودکی زبان ایرانی است و بس : برای هر زبانی میتوان دوره‌های (جنینی) ، (کودکی) ، (جوانی) ، (کهولت) ، (پیری) ، بالاخره (مرگ) فرض کرد .

این فواصل و شواهد آن در علوم زبانشناسی مطرح و مسلم است و برای اختصار از ذکر شواهد آن خودداری میشود . دورهٔ جنینی زبان ایرانی ، مثل هر مسألهٔ پیش از تاریخ ، چندان روشن نیست . گرچه زبانشناسان ، زبان (آریائی پیشین) یا (یروآرین) فرضی را مادر همهٔ زبانهای آریائی میدانند . ولی دورهٔ کودکی آن ، خواهیم دید که در گهوارهٔ آذربایجان پرورش یافته است .

نکته سوم اینکه چرا (زبان ایران) باید گفت نه (زبانها) ، چنانکه

برخی از زبانشناسان خارجی و داخلی عنوان کرده‌اند ؟

بنظر بنده ، اصطلاح (زبانهای ایرانی) از نظر زبانشناسی درست نیست :

ایران و ایرانی ، زبانهای جداگانه‌ای بنامهای (اوستائی) ، (پارسی باستان) ،

(پهلوی اشکانی) ، (پهلوی ساسانی) ، (دری) و غیره نداشته ، بلکه هریک از این نامها نماینده دوره‌ای از تحولات و تکامل يك زبان بوده است . چنانکه امروز نیز لهجه‌های مختلف ، در اثر دگرگونیهای جغرافیائی و تاریخی ، در هر زبان ، از جمله در زبان ایرانی موجود است . ولی همه آنها صورتهای گوناگون يك زبان بشمار می‌آید . گواينکه بقول زبان‌شناسان ، بعضی اختلافهای ریشه‌ای و دستوری ، مثلا در (اوستائی) یا (پارسی کهن) دیده میشود ، ولی تشابه ریشه‌ها و دستور آنها نه چندان است که این اختلافهای جزئی ، آندورا دو زبان مستقل بشناساند .

بنابر آنچه گفته شد ، مضاف الیه (ایران) هم که برای (زبان) آورده‌ایم ، رساتر از صفت (پارسی) است . زیرا دوره کودکی زبان ایران ، ریشه همه دوره‌های دیگر از جمله (پارسی کهن) و (پارسی نو) را در بر می‌گیرد .

آریاهائی که در ضمن مهاجرت از نواحی شمالی و سردسیر ، بنواحی گرم جنوبی سرازیر گردیدند بتیره هائی چند منقسم و نامبردار شدند ، مسانند ، (مادها) ، (پارسیها) ، (پارتیها) ، (باختریها) ، (سغدیها) ، (اراتنها) (آلانها) و غیره که هر کدام ؛ ابتداء در قسمتی از فلات ایران زندگی میکردند و حکومتهای محلی داشتند . احتمال داده میشود که این جدائیها در ضمن مهاجرت - که قرن‌ها طول کشیده - اتفاق افتاده و در اثر عوامل جغرافیائی ، تشدید شده باشد . وگرنه همه این تیره‌ها از نژاد (هند و اروپائی) بودند که هنوز مشترکاتی در زبان و عقاید و سنن آنان ، کمابیش باقیست . در قدیمترین آثار تاریخی ایران و همسایگانش ، نام این تیره‌ها مثلا (پارسیان) و (مادان) ، جداگانه برده میشود . حتی برخی از مورخان ، راه مهاجرت

آنانرا بایران هم جدا میدانند . مثلا بنظر (دومرگان) (۱) مادان ازراه (قفقاز) و بعقیده برخی دیگر پارسان از راه جنوب و (سکه‌ها) ازراه شمال شرقی وارد فلات شده اند .

در اثر اختلافهای تیره‌ای و تأثیر عوامل جغرافیائی ، زبان گفتگوی هریک ازاین تیره‌ها ، تفاوت‌های جزئی باهم داشته است . مثلا ریشه (گفتن) در زبان پارسیان (گوینه) و در زمان اوستائی (ووجه) است که (واژه) امروزی از آن می‌آید .

در زبان گفتگوی همه تیره‌ها آثاری بجا نمانده و اگر مانده بسیار کم و پراکنده است . ولی از دوره‌های (پارسی کهن) و (اوستائی) و (پهلوی) آثار قابل ملاحظه‌ای در دست است .

آثار زبان (پارسی کهن) از دوره (هخامنشی) است که از اواسط قرن ششم پیش از میلاد شروع میشود .

آثار زبان (پهلوی) که از پرتوه ، نام اصلی تیره پارتی ایرانی می‌آید و منسوب به (اشکانی) و (سامانی) میشود ، همه از دوره (ساسانی) و چند قرن بعد از آن میباشد . میدانیم که این دو سلسله شاهنشاهی ایران نیز بعد از هخامنشیان و فترت (اسکندری و سلوکی) ، روی کار آمده‌اند . پس این آثار را میتوان از دوره (جوانی) زبان ایران بشمار آورد . بدیهی است دوره جوانی زبان ، مؤخر بر دوره جنینی و کودکی آنست . آیا این زبان در دوره کودکی در کجا پرورش یافته و بچه شکلی بوده است . جواب این پرسش

بستگی بدوره حکومت (مادها) وزادگاهشت (زردشت) پیدامیکند ا
 اگر بتوان ثابت کرد که آثار نسبة مهم و زیاد که از زبان اوستائی باقیست ،
 بزبانشت زردشت و خوداو از مادها وزادگاه او آذربایجان و تاریخ پیدائی
 او مقدم بر قرن ششم و پیش از میلاد است ، پرورش دوره کودکی زبان ایران
 در گهواره آذربایجان ثابت شده است : فهوالمطلوب .

نخستین حکومت قوی در ایران پیش از اسلام که آذربایجان و همدان
 و ری قلمرو اصلی آن بود و گاهی از شمال تا کوههای (قفقاز ، از شرق تا
 بلخ بامیان) ، از غرب تا حدود (لیدیا) در آسیای صغیر و از جنوب تا (خوزستان
 و پارس) زیرمنظره داشت ، پادشاهی مادان است که در اواخر قرن هشتم - ق.م.
 یعنی تقریباً دو قرن پیش از شاهنشاهی (کوروش کبیر) - که خود نیز پرورده
 دامن آنان بود - روی کار آمد .

پس حکومت ماد در واقع گهواره شاهنشاهی بزرگ ایران در دوره های
 هخامنشی و اشکانی و ساسانی است :

در اینکه (مادها) و (پارسه ها) باهم خیلی نزدیک بودند شکی نیست .
 مدتی هم باهم در کناره (چنجست) یعنی در باچه رضائیه زیسته بودند. و سلسله
 هخامنشی با سلسله پادشاهان ماد ، روابط خویشاوندی و سیاسی نیز داشت .
 گرچه در آثار همسایگان غربی مانند (آسوری) ، نام آنان جدا برده میشود .
 ولی گاهی هم ، آنانرا یکی میدانند . چنانکه (یونانیان) ، جنگهایی را که با
 پارسیان (هخامنشیان) کرده اند ، (جنگهای مادی) نامیدند . بدیهی است
 زبان آندوهم بسیار بهم نزدیک بوده و گفتگوی همدیگر را بخوبی در می یافتند .

ولی با کمال تأسف باید گفت ، بنظر مورخان و زبانشناسان از زمان مادها ، آثار نوشته‌ای در دست نیست ، زیرا دره دخمه‌هایی که از ایشان باقی مانده ، هیچگونه نوشته یا سنگ نوشته‌ای بدست نیامده در آثار یونانی نیز جز چندین نام ویژه - که در ضبط آنها نیز اختلاف است - برجای نمانده و برخی بیدلیل مدعی هستند که این اسامی نیز ترجمه پارسی باستانی اسامی اصلی است !! . . از اسامی عام ، (هردوت) تنها واژه (سپاکو) را نقل میکنند که بمعنی (سنگ‌ماده) میباشد ..!! (گویا هنوز در بعضی نواحی خراسان (اسپک‌انگور) بمعنی (سنگ انگور) گفته میشود .

آیا این تیره آریائی قوی که نخستین حکومت نیرومند ایرانی را تشکیل داد و نخستین بار ایران را از زیر بار جور و بیداد همسایگان غربی برهائید و گاهی تقریباً تمام فلانرا زیر تسلط خود داشت ، در زمانی که همسایگان غربی او ، چه سامی ، چه آریائی ، از ۱۴ قرن (دست کم) پیش از میلاد کتیبه‌هایی بیادگار گذاشته‌اند ، چرا سنگ‌نوشته‌ای ، لوحه‌ای ، مهری ، سکه‌ای نوشته‌دار از خود بیادگار نگذاشته است ؟ .. آیا نمیتوان پنداشت که شاید هنوز آثار نوشته ایشان در دل کوهها و غارها پنهان است ؟ یا اینکه هخامنشیان که آن سلسله را از میان برداشته‌اند ، نخواستند آثار سلسله مغلوب پایدار بماند؟ همچنانکه ساسانیان آثار شاهنشاهی چندین قرنی اشکانیانرا در چند سطر (خداینامه ها) خلاصه کردند و در شاهنامه که مأخذش همان خداینامه‌ها است ، احوال این حکومت چندین قرنی با آنچه اسامی پادشاهان و روابط پیروزمندانهای که با رومیان داشته است ، در ابیات معدودی برگزار میشود !

میگویند در آن دوره ، ایرانیان خطی نداشته‌اند . اینهم چندان درست

بنظر نمیآید . اما حکومتی با آن شکوه و قدرت ، میتوانست بدون خط و دوقرن دوام بیاورد و روابطی با مللی که خط داشتند ، داشته باشد ولو بتقلید و اقتباس از آنان ، نوشته‌ای از خود بیادگار نهد ؟ آیا زبان این قوم چه بود ؟

برخی از زبان‌شناسان ، از جمله (دارمستتر Darmesteter) برآنند که زبان مادها ، زبان اوستا ، کتاب مقدس آئین زردشتی است . ولی چون این کتاب بخشهای متفاوتی دارد که بنظر میآید ، در يك زبان گفته و نوشته نشده باشند ، نظر دارمستتر و امثال او ، دربارهٔ قدیمترین بخش آن ، یعنی گاه‌ها (گاهه‌ها) که با موازین زبان‌شناسی تطبیقی و مقایسهٔ آن با زبان (سنسکریت) دست کم ، از هزار سال پیش از میلادش میتوان دانست ، صادق است نه دربارهٔ بخشهای دیگر آن (دارمستتر) عقیده دارد که زبان اوستا با زبان کتیبه‌های هخامنشی بسیار نزدیک است و اگر اختلافی در برخی از واژه‌ها دیده میشود ، در اثر اختلاف خط میخی و خط اوستائی است . و گرنه تلفظ آن واژه‌ها در هر دو دوره بسیار بهم شبیه بوده است .

(طرز تحریر کتیبه‌های زبان پارسی کهن و نقایص آنها ، از جمله حذف برخی از حروف ، کامل بودن خط اوستائی و نمایاندن تلفظ درست کلمات ، چون از موضوع اصلی مان دور میسازد ، وارد آن بحث نمی‌شویم) ؛ و نیز از ذکر وجه تسمیه اوستا و بخشهای گوناگون آن که در دست است و اشکال حل بعضی مسائل آن ، که با وسایل تطبیقی زبان‌شناختی امکان‌پذیر میباشد میگذریم تنها باین نکته اشاره میکنیم که با وجود این دشواریها بسیاری از واژه‌های آن (در حدود چهار هزار) معلوم و در دست است که دستور آن زبان را نیز بدست میدهد و سرمایهٔ نسبتاً بزرگی است از دورهٔ کودکی زبان ایران .

در قلمرو زبان اوستائی ، اختلاف نظر میان مورخان و زبان‌شناسان وجود

دارد و چون کتاب اوستا بخصوص بخش (کانه‌ها)ی آن ازشت زردشت است باید پیش از هر مطلب ، زادگاه زردشت معین شود . متأسفانه در این موضوع نیز اختلاف نظر هست برخی محل پیدائی زردشت را شرق ایران دانسته و زبان اوستائی را زبان باختر (بلخ و حوالی) گفته‌اند. و دلایلی که اقامه میکنند این سه است :

۱- زبان اوستا ، جز زبان پارسی کهن است . (حال آنکه خیلی بهم نزدیک اند) .

۲- محل شروع دعوت زردشت ، خاور ایران و باختریان است .

۳- در اوستا ، جز بیجغرافیای خاور ایران اشاره نمیشود .

و هر یک از این سه دلیل مخدوش میباشد :

دلیل اول تنها پارس را از وطن اوستائی بیرون میراند نه تمام ایران را .
دلیل دوم ، تنها مینماید که باختریان اهمیت زیادی در حوادث دعوت زردشت دارد . زیرا جنگهای دینی ایران با توران ، یعنی هواخواهان (دوا) با دشمنان «اهورمزدا» در آن حدود اتفاق افتاده است . و این مطلب هرگز دلیل تولد زردشت در آن حدود نیست . زیرا ادعیان دیگری هم بوده‌اند که در خارج از محل تولد خود بدعوت پرداخته‌اند . بعلاوه چنانکه خواهیم دید مآخذ زردشتی و پارسی و حتی اسلامی «که لابد مآخذ پارسی یا پهلوی داشته‌اند» محل تولد زردشت را در آذربایجان نشان میدهد .

دلیل سوم نیز درست نیست . زیرا خود اوستا آنرا باطل میسازد: در اوستا شمال و غرب ایران نیز شناسانده میشود . شماره مناطق ایران با (اران و بیججه) یا آیرینه و بیججه) یعنی ایران ویژه آغاز میشود که بارود (دایتیای نیک) - [Pâitya] میراب میشود . دارمستر میگوید که (اران و بیججه) آذربایجان و (دایتیای نیک) رود ارس

است . (۱)

اوستانام (راغ) یعنی (ری) را نیز ذر «مدی» میبرد .

جاکسون (Jackson) نیز باین نظر موافق است (در کتاب زردشت پیامبر ایران کهن) شهرستانی در کتاب «الملل والنحل» مینویسد : «خداوند روان زردشت را در درون درختی نهاد و آنرا در یکی از کوههای آذربایجان» رویانید سپس شیخ زردشت را باشیر گاو در آمیخت . آن شیر را پدر وی بخورد و نطفه وی در شکم مادرش پدید آمد تا زردشت بزاد . پدر زردشت از (آذربایجان) و مادرش از ری بود .

یکی از روایات زردشتی ، زادگاه زردشت را (شیز) میدانند . این محل را بعضی با «کنزک» یکی میدانند . حال آنکه (کنزک) در شمال و در نزدیکی اردبیل بوده و هنوز دیهی در نزدیکی «شرائین» اردبیل ، بنام محلی «گنزاخ» هست که در نقشه های مفصل «گنزه» ضبط شده است .

ولی «شیز» باید معرب «چیچ» بوده باشد که دریای «چیچست» یعنی دریاچه رضائیه ، بدان منسوب بوده و اکنون در ۱۴ فرسخی مراغه بنام «تخت سلیمان» نامیده میشود .

این محل در زمان ساسانیان نیز محترم و متبرک بوده و خسروان ساسانی به زیارت آن میرفته اند . بدیهی است زیارتگاهی که اینهمه اهمیت داشته ، بایستی منسوب به پیامبر آئین آنان و شاید محل آتشکده بزرگی چون «آذر گشنسب» بوده باشد .

بقول دارمستر ، اوستا محل تولد زردشت را در «اران و ثجه» و در کنار

(۱) واژه (وج) و (وژ) در آذربایجان غربی ، هنوز هم بمعنی (خوب) و (گیرنده) و

واژه (وج) بمعنی (مصرف) (کاربرد) و (بکار آینده) بکار برده میشود .

روده دارجا - داریا (Darreja) = نشان میدهد . و در کنار همین رود و در دامنه کوهی، زردشت از خداوند الهام میگیرد (۱) دار مستتر این کوه را با سبلان تلفظ محلی: ساوالان» تطبیق کرده و «داریا» را بارود «داراه - Darah) =» که از دامنه شمالی آن برودخانه «ارس» میریزد ، یکی میدانند . (۲)

درباره کوه سبلان ، (اشتاگلبرگ) تحقیقاتی کرده است که ترجمه آن در حواشی «حاشیه ۲۷ از ص ۸۶ تا ص ۸۹ مقاله «قطعاتی از اسطوره های ایرانی...» ترجمه دکتر جلال خالقی مطلق، در شماره چهار سال ۱۳۵۳ نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آذربایجان ، آمده و رابطه آنرا با روایات زردشتی و تقدس و تبرک و زیارتگاه بودن آنرا سیرساند و جایگاه ظهور یا نزوای زردشت را در آنجا نشان میدهد و دامنه این تقدس بدو مرکز «اردبیل = اردول = ارقویل - ارت پیل؟» و «کنزک» یا «کنز اخ» یا «گنزه» و نیز تا دوره های اسلامی کشیده میشود و شاید تا ظهور صفی الدین و حکومت صفویه ادامه مییابد این بنده را چکامه ای بعنوان «عرفان آذربایجان است که در آن رابطه عرفان زردشت با اردبیل و عرفان عملی صفوی نموده شده است: البته بزبان شاعرانه ، نه محققانه» ۳ روایت دیگری از روایات بارتنی، محل تولد زردشت را درری میدانند و میگویند در آنجا قدرت روحانی بزرگی وجود داشت که مغ بزرگ (زرانشتر) در آن حکومت میکرد .

(۱) وندیداد (وی- دئو- داتو)

(۲) هوبرترین مؤلف کتاب (زمین شناسی آذربایجان) ترجمه مهندس اقبالی ، در بخش نوز و هرزن نیز دورودخانه دیگر بنامهای (دارا) و (دره دز) نام میبرد که هر دو شبیه نام (داریا) است .

(۳) بخشی از این چکامه رانیز، در (باده کهن) میتوان دید .

آمین مارسلن (Ammien Marcellin) نیز از وجود حکومت روحانی مغان ولی در مدی خبر میدهد .

در تاریخ فتوحات اسلامی نیز : خبری از وجود قلعه مستحکم مغان در حدود ری ، بنام (استوتاوند) = (Ustūnavand) = ستون وند ؟ « دیده میشود که محل اقامت « مغمغان » = مغان و دارای حکومت داخلی مستقلی بوده و بعد از اضمحلال ساسانیان نیز نامدنی پایداری کرده و عاقبت بدست فاتحان ، فتح خراب شده است .

ولی این دوروایت چندان با محل تولد زردشت بزرگ تطبیق نمیشود ، و تنها از وجود قدرت مغان ، جانشینان پیامبر در آنجا خبر میدهد . و چون این روایات در متون پهلوی است ، برخی از خاورشناسان را عقیده بر آنست که بعدها زیر نفوذ روحانیان ری ، پرداخته شده است .

در حال این روایات ، زادگاه زردشت را از قلمرو مدی بیرون نمیبرد زیرا ری و آذربایجان ، هر دو جزو قلمرو اصلی مادها بوده است ، بنابراین ، زردشت اهل مدی و با احتمال نزدیک یقین اهل آذربایجان و زبان او یعنی زبان اوستائی زبان مادها و گهواره رشد و پرورش آن آذربایجان میباشد .

این مطلب . از مقایسه گفته های اوستا ، با گفته های مورخان یونانی نیز تأیید میشود . زیرا آداب و سنتی که از اوستا مستفاد میشود ، با آداب و سنتی که مورخان یونانی مانند هردوت ارسطو و دیگران از اخلاق و آداب مغان روایت کرده اند ، مطابقت دارد . و در اینکه مغان روحانیان مدی و آذربایجان بوده اند شکی نیست و حتی هردوت آنانرا طایفه ای از تیره های ماد میداند ، استرابون هم ایشانرا طایفه ای روحانی در مدی معرفی میکند .

پس اگر دوره‌های گوناگون زبان ایرانی را؛ بنام سلسله‌های شاهان یا قلمرو آنان مینامیم. مانند پارسی کهن، پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی رواست که این دوره کودکی یا ابتدائی را هم بنام زبان مادری یا آذربایجانی بنامیم نه بنام کیانی.

از روی آنچه گفته شد، تاریخ گفتگوی زبان اوستائی یا مادری را دست کم باید از قرن هشتم پیش از میلاد دانست، ولی چون مادها پیش از تشکیل حکومت، مدت‌های مدید و شاید از دوهزار سال پیش از میلاد در قلمرو مدی و مدتی با پارسه‌ها، در کرانه‌های غربی دریای چیچست میزیسته و در زیر فشار همسایگان غربی سامی و آریائی بوده‌اند؛ بدیهی است با همین زبان گفتگو میکرده‌اند و شاید نزدیکی زبان پارسی باستان و اوستائی نیز از آثار و یادگارهای این دوره است و تفاوت‌های جزئی بعدها در اثر جدا شدن پارسه‌ها و سرآزیر شدن آنان بسوی جنوب یا در اثر گذشت دو قرن زمان پدید آمده است.

بنابر این تاریخ گفتگوی این زبان دیرین‌تر از قرن هشتم است و دست کم تا قرن دهم پیش از میلاد پیش می‌رود. زمان ظهور زردشت را بین قرن ۱۴ و ۱۶ ق م گفته‌اند. گرچه سنت زردشتی آنرا هم دیرین‌تر میداند.

بعقیده دارمستتر، گائاه‌ها در زمان هردوت وجود داشته است.

درست معلوم نیست این زبان با این دوره کودکی زبان ایرانی تاکی ادامه داشته یعنی گفتگو میشده.

ظن قوه اینست که کم کم در گفتگوی مردم، بزبان پارسی نزدیکتر شده و اوستائی کهن، تنها به سروده‌ها و روایات مذهبی اختصاص یافته است. چنانکه زبان پارسی کهن نیز با تحولات و آمیزش‌هایی که بازبانهای شمالی و جنوبی

داشته ، زبان پهلوی را بوجود آورده وحتی بعقیده برخی زبانشناسان ، در زمان هخامنشیان هم مخصوص سنگبشته ها بوده است نه زبان عمومی .

پس این زبان با این دوره کودکی ؛ بخلاف مشهور نمرده واز میان نرفته بلکه در دوره های دیگر زبان ایرانی مستهک شده ودر زبان امروزی فارسی زندگی میکند . حتی بسیاری از واژه ها و قواعد دستوری آن در لهجه کردی آذربایجان ودر لهجه «پشتوی افغانستان ودر نامهای جغرافیائی کنونی حتی در گویش کنونی آذربایجان عیناً زنده وپابنده است .

ولی چون این بحث و نشان دادن شواهد و نمونه های آن ، خود نیازمند مقاله دیگریست ، برای احتراز از درازای سخن ، وارد آن نمیشویم .

بروایت شاهنامه ، زردشت فرزند مردی بنام (پورشسب) بوده و نیای اعلای او (سپیتمان) نام داشته وازینرو او را بنام نیایعنی سپیتمان نیز میخوانند . ازمرگ اودر اوستا ذکر نشده ولی شاه نامه میگوید که وی بدست مردی تورانی درآتشکده بلخ بقتل رسید . درباره زردشت که شخصی طبیعی و انسانی عادی است افسانه های بسیار تراشیده و برای او معجزات فراوان اختراع کرده اند چنانکه گویند در هنگام ولادت برخلاف دیگر کودکان بود وروز گاری دراز در کوه و صحرا بسر آورد و کوهی که در آن متولد شد طعمه صاعقه گردید ولی سلامت ماند .

(تاریخ ادیان)